

بحث مختصری در ماده ۱۲ آیین دادرسی کیفری و تبصره ذیل آن

و ماده ۳۲۱ آن قانون

چون روابط حقوقی افراد نیز مانند سایر پدیده‌های اجتماعی با گذشت زمان و تغییر عرف و عادت همواره در حال دگرگونی می‌باشد که هر چند گاه اصلاح و تغییر مواد قانونی و تطبیق آنها با اوضاع زمان و مکان و احتیاج جامعه ایجاب مینماید و مقنن بحکم ضرورت با رعایت اصول و مبانی حقوقی کشور و با توجه بارتباط و بهم بستگی قوانین موضوعه باصلاح یا وضع قانونی سپردارد که همین تغییر و تبدیل بعضی از قوانین و عدم هم‌آهنگی برخی از مواد قانونی با قوانین سابق که هر یک در زمانی و شرایط جداگانه‌ای وضع شده‌اند و احتمالاً عدم رعایت اصول قانونگذاری و مبانی حقوقی و همبستگی قوانین برای قضات و مجریان قانون اشکال و استنباط مختلفی پیش می‌آورد.

اکنون بحث مختصری را در مواد ۱۲ و ۳۲۱ قانون اصول محاکمات جزائی مطرح مینماید و از اساتید محترم امید راهنمایی دارد:

بطوریکه خوانندگان محترم مسبقند ماده ۱۲ قانون اصول محاکمات جزائی قبل از اصلاح آن در بهمن ماه ۱۳۳۵ بدین شرح بود:

« محاکم جزا حق رسیدگی را بادعای خصوصی نسبت بضرر و زیان و خسارت که از خلاف یا جنحه و جنایت حاصل شده است ندارد مگر در صورتیکه شخص متهم بواسطه حقوق عمومی جلب و در حین رسیدگی بحقوق عمومی حقوق خصوصی نیز معین گردد در این صورت محاکم جزا در حقوق خصوصی نیز حکم مقتضی صادر مینمایند » که مفاد این ماده تکرار ماده ۱۱ همان قانون میباشد که سیگوید:

« بادعای خصوصی تازمانیکه متضمن خلاف یا جنحه و جنایت نباشد در محکمه جزا رسیدگی نخواهد شد . »

و ظاهراً با وجود ماده ۱۱ نیازی بوضع ماده ۱۲ مزبور نبوده و منظور مقنن از دو ماده فوق روشن و این است که محکمه جزا دعوی خصوصی زیان دیده از جرم را با اسر جزائی با هم رسیدگی میکند و بدعوی خصوصی جداگانه رسیدگی نمیشود ولی مواد مزبور موقع و نحوه طرح دعوی و چگونگی جریان آنها بیان ننموده بود که بعداً با بقای ماده ۱۱ بهمان صورت ماده ۱۲ بدین نحو اصلاح شد:

« همینکه متهم بجهتی از جهات قانونی تحت تعقیب قرار گرفت

متضرر از جرم میتواند کلیه دلائل ومدارك خود را اعم از اصل یارونوشت بمأمور تعقیب تسلیم کند که ضمیمه پرونده شود و نیز میتواند در موارد جنحه و خلاف تا اولین جلسه دادرسی و در امور جنائی قبل از تشکیل جلسه مقدماتی تسلیم دادگاه کرده و مطالبه ضرر و زیان نماید و در این موارد رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی راجع بدادخواست و جریان آن لازم نیست» و با اصلاح ماده فوق معلوم شد:

اولاً - بهر جهة و جهاتی که متهم تحت تعقیب قرار گیرد زیان دیده از جرم میتواند مطالبه خسارات ناشی از جرم را بنماید ولو آنکه خود قبلاً اعلام جرم و طرح شکایت نموده باشد و مراجع تحقیق و تعقیب بنحوی از جریان مطلع و متهم را تعقیب نموده باشند و عبارت دیگر قبول دادخواست ضرر و زیان مستلزم طرح دعوی جزائی از طرف زیان دیده نیست.

ثانیاً - مرجع تسلیم دادخواست مشخص گردیده. مأمورین تعقیب که شامل مأمورین ژاندارمری یا شهربانی و آقایان دادستان و بازپرسان و دادیاران میباشند مکلف بقبول دادخواست مطالبه ضرر و زیان میباشند ولی کدامیک از مأمورین تعقیب و تاچه موقع باید دادخواست و مدارك را بپذیرند از عبارت «مأمورین تعقیب» و عبارت «که ضمیمه پرونده شود» استنباط میشود - کسی که با اتهام رسیدگی میکند و تا زمانیکه پرونده امر نزد اوست مرجع قبول دادخواست میباشد چه مأمور تعقیب وقتی مکلف بقبول دادخواست است که پرونده نزد او مطرح رسیدگی باشد تا امکان انضمام اسناد پرونده وجود داشته باشد.

ثالثاً - مدتی برای قبول دادخواست تعیین شده که تا جلسه اول دادرسی در محکمه خلاف و جنحه و تا جلسه اول مقدماتی در محکمه جنائی میباشد و پس از آن دیگر دعوی خصوصی در محکمه جزا پذیرفته نخواهد شد.

حال باید دید که پس از تشکیل جلسه و شروع رسیدگی آیا بازهم زیان دیده از جرم میتواند دادخواست خود را بدادگاه تقدیم نماید و عبارت دیگر تا شروع رسیدگی باید دادخواست بدهد یا تا زمانیکه جلسه اول ادامه دارد.

بدیهی است چون معمولاً غایت جزء مغیا است تا زمانیکه جلسه اول و مقدماتی ادامه دارد و ختم نشده دادگاه مکلف بقبول دادخواست میباشد.

خامساً - وفق ماده فوق رعایت قوانین شکلی و تشریفات مقرر در آیین دادرسی مدنی نسبت بدادخواست و جریان آن لازم نیست ولی باید دانست که این عدم رعایت تشریفات تا چه حدی است.

مثلاً اگر خواهان مشخصات و اقامتگاه خود را در دادخواست تعیین نمود یا رونوشت مدارك او مصدق نبود دادگاه چه باید بکند آیا بدعوی خصوصی که از طرف شخص مجهول الهویه یا کسیکه اقامتگاه او معلوم نیست طرح شده باید رسیدگی کند و حکم مبهمی صادر نماید یا رسیدگی بدعوی جزائی را تا صدور قرار دفتر یا رفع نقص از دادخواست بتأخیر اندازد یا چنین دادخواستی را نادیده گرفته برسیدگی جزائی ادامه دهد.

بنظر اینجانب آنچه در ماده فوق از تشریفات آئین دادرسی مدنی راجع بدادخواست و جریان آن استنباط میشود همان تشریفات مربوط بتنظیم دادخواست در فرم چاپی و پرداخت هزینه دادرسی و تمبر و تبادل لوایح میباشد که رعایت آنها بمنظور تسهیل رسیدگی ضرورت ندارد ولی دادخواستی را که مشخصات خواهان و اقامتگاه او در آن قید نشده باشد نمیتوان رسیدگی نمود و تأخیر رسیدگی بامر جزائی برای تکمیل چنین دادخواستی باتوجه باهمیت جنبه عمومی موضوع و اینکه رسیدگی بحقوق خصوصی فرع برامر جزائی میباشد جایز نیست بدیهی است دادگاه در مواردیکه دادخواست یا ضمائ آن ناقص باشد بدو یاامر جزائی رسیدگی و حکم مقتضی صادر خواهد فرمود در صورتیکه رای بر برائت متهم صادر شد که خواهان را برای طرح دعوی خصوصی بمراجعه بدادگاه حقوق هدایت مینماید و اگر حکم محکومیت متهم صادر شده پرونده برای اجرای ماده ۸۳ و ۸۵ قانون آئین دادرسی مدنی و صدور قرار و اخطار رفع نقص بدفتر ارسال میگردد تا اگر در فرجه از دادخواست رفع نقص شد متعاقب امر کیفری بدعوی خصوصی نیز رسیدگی شود و تفکیک امر مدنی از جزائی در مواردیکه رسیدگی بدعوی خصوصی اقدامات قضائی بیشتری از قبیل ارجاع امر بکارشناس داشته باشد ضرورت پیدا میکند.

مقنن پس از اصلاح ماده فوق برای اینکه شاکی خصوصی از تاریخ تشکیل اولین جلسه دادرسی یا جلسه مقدماتی بی اطلاع نماند تا بتواند از حقیکه قانون برای وی ایجاد نمود استفاده نموده و از طرح دعوی خصوصی در محکمه جزا که رسیدگی بدان سرعت بیشتری دارد بهره مند شود با وضع تبصره ذیل ماده ۱۲ مقرر فرمود که:

« پس از صدور کیفرخواست و ارسال آن بدادگاه دفتر دادگاه

مکلف است وقت جلسه دادرسی را بمدعی خصوصی یا شاکی خصوصی یا محل اقامت آنها ابلاغ نماید» که وضع تبصره از لحاظ احترام بحقوق فردی و اطلاع شاکی در ختم رسیدگیهای مقدماتی و صدور کیفرخواست و ارسال پرونده بدادگاه ضرورت داشت.

چه قاعدتاً وقتی حقی برای کسی منظور شد وسائل و لوازم وصول بدون حق نیز باید در اختیار او گذارده شود و باتوجه بعرف و عادت اکثر افراد مملکت که بر اساس معتقدات مذهبی هنوز برای قصاص اهمیت زیادی قائلند و تعقیب و مجازات مجرم را برای تسکین آلام و تسلی مجنی علیه و تنبیه جامعه و تنبیه مستجاوزین بجان و مال و ناموس افراد لازم میدانند. آگاه ساختن شاکی خصوصی از نتیجه اقدامات مأمورین تعقیب و نحوه کار دستگاه عدالت ضرورت دارد چه طبیعی است که قوانین موضوعه نمیتواند با عرف و عادت مخالف باشد و نیز چه بسا که در پروندههای جزائی اتهامات متعددی بمتهم یا متهمین نسبت داده بشود که بعضی از آنها بصدور قرار موقوفی یا منع تعقیب منتهی میشود و در مورد برخی قرار مجرمیت و کیفرخواست صادر میگردد و پس از ارسال پرونده بدادگاه برای رسیدگی بپزه مندرجه در کیفرخواست دیگر مجالی برای ابلاغ قرار بازپرسی و کیفرخواست بوسیله دادسرا باقی نمیماند پس بهتر است که دادگاه با ابلاغ وقت دادرسی و کیفرخواست شاکی خصوصی را از اینکه

بحث مختصری در ماده ۱۲ آئین دادرسی کیفری

پرونده برای رسیدگی بچه جرمی بداد گاه آمده مطلع سازد تا شاکی خصوصی عملاً از نتیجه رسیدگیهای مقدماتی دادسرا مسبوق گردد و در مقام مطالبه حق خود برآید یا لاقلاً مانند یک تماشاچی در دادگاه بموقع محاکمه حاضر شود و از اقدامات دستگاه عدالت مستحضر گردد. زیرا ممکن است هدف شاکی خصوصی مطالبه خسارت نباشد و تعقیب و مجازات متهم نزد او ارزش بیشتری داشته باشد. گرچه تبصره فوق با ابلاغ کیفرخواست اشاره‌ای ننموده و فقط ابلاغ وقت بمدعی یا شاکی خصوصی منظور نظر مقنن بوده ولی اگر هم رونوشت کیفرخواست برای شاکی یا مدعی خصوصی ارسال نشود لاقلاً درج مفاد آن در احضاریه ضرورت دارد که شاکی بداند برای چه امری دادگاه او را دعوت نموده است.

بدیهی است همانطور که در ماده ۳۸ قانون اصول محاکمات جزائی ابلاغ ادعای نامه دادستان بمتهم مقرر شده بهتر بود ابلاغ کیفرخواست بشاکی خصوصی نیز مورد توجه قانونگذار واقع میشد تا شاکی خصوصی با توجه بیان ادعای دادستان و در حدود آن با ارسال دادخواست بتواند دعوی خصوصی خود را در دادگاه طرح و یا لایحه ارسال نماید. خاصه آنکه اصولاً ابلاغ احکام و قرارها و قانون آئین دادرسی مدنی امر فرموده و اصولاً هیچ قرار و حکمی قبل از ابلاغ قابل اجراء نیست و قرارهای بازپرس و کیفرخواست دادسرا که با حقوق اشخاص ارتباط دارد نیز نمیبایست از این قاعده کلی برکنار باشد.

اگر گفته شود ابلاغ قرار مجرمیت و کیفرخواست موجب تأخیر رسیدگی میشود لاقلاً ارسال رونوشت آن برای شاکی خصوصی وقت زیادی را تلف نمینماید. در تبصره مذکور مقنن ابلاغ وقت بشاکی یا مدعی خصوصی و محل اقامت قانونی آنانرا مقرر فرموده معلوم نیست منظور قانونگذار با آنکه طرق مختلفه ابلاغ که در مواد ۹ تا ۱۱ قانون آئین دادرسی مدنی منعکس است فقط در این تبصره این دو طریق را مورد توجه قرار داده چیست؟

منظور از ابلاغ بشاکی یا مدعی خصوصی ابلاغ واقعی بانان اینست که ابلاغ باقامتگاه را هم استثنائاً پیش بینی فرموده یانه چه باوجود ماده ۸.۱ قانون آئین دادرسی مدنی که ابلاغ باقامتگاه را قانونی شمرده ذکر مجدد آن در این ماده ضرورت نداشته است و با اطلاق کلمه « ابلاغ » در تبصره فوق و وجود قسمت اخیر ماده ۱۱ قانون اصول محاکمات جزائی ابلاغ وقت بتمام طرقتی که قانون در مواد ۹ تا ۱۱ پیش بینی نموده ممکن است که بنظر نگارنده قول اخیر ارجح میباشد و ذکر کلمه « یا محل اقامت آنها » در تبصره ذیل ماده ۱۲ برای تأکید بوده نه حصر.

اشکال مهم این است که پس از اصلاح بقیه مواد قانون آئین دادرسی کیفری در سردادماه ۱۳۳۷ ماده ۳۲۱ بدین شرح:

« هرگاه مدعی خصوصی در موعد مقرر حاضر نشود و موضوع اتهام با گذشت مدعی خصوصی قابل تعقیب نباشد دادگاه قرار موقوف ماندن تعقیب امر جزائی را صادر مینماید و در صورتیکه با گذشت مدعی خصوصی مؤثر در جنبه عمومی امر نباشد دادگاه دادخواست مدعی خصوصی را

ابطال و نسبت بجنبه عمومی اتهام رسیدگی و حکم مقتضی صادر مینماید و در موارد مذکور فوق مدعی خصوصی میتواند طبق مقررات برای مطالبه ضرر و زیان فقط بدادگاه مدنی مراجعه و دادخواست مجدد تقدیم دارد. در موارد تبصره ذیل ماده ۱۲ این قانون عدم ابلاغ احضاریه بشاکی خصوصی که تا اولین جلسه عرضحال نداده موجب تجدید وقت خواهد بود. « اصلاح شد که با توجه باینکه مدعی خصوصی بکسی گفته میشود که در حین رسیدگی های مقدماتی بضابطین عدلیه و دادسرا و تا قبل از جلسه دادرسی بدادگاه مدارک خود را تقدیم داشته ضرر و زیان ناشی از جرم را مطالبه نماید و اینکه در مواردیکه با گذشت شاکی یا مدعی خصوصی تعقیب دعوی جزائی موقوف میشود بدستور ماده ۶۶ قانون اصول محاکمات جزائی باز پرس یا داد یا ر بطرفین تکلیف صلح نموده و چون شاکی یا مدعی گذشت نکرده پرونده منتهی بصدور قرار مجرمیت و کیفرخواست شده و تقدیم دادخواست از طرف مدعی خصوصی نیز ظاهر بر تعقیب قضیه و عدم گذشت است که در حقیقت او رسیدگی و احقاق حق را از محکمه جزا خواسته لذا عدم حضوری در دادگاه پس از این همه تشریفات نباید موجب موقوفی تعقیب گردد. »

چه عدم حضور خواهان ظاهر بر ترك دعوی نیست بلکه تسلیم بحکومت دادگاه است و با مذاقه در ماده ۶ قانون اصول محاکمات جزائی که میگوید

« در امور نوع ثانی مدعی العموم تعقیب نمینماید مگر اینکه بدو آ

مدعی خصوصی اقامه دعوی کرده باشد » و ماده ۲۵۷ قانون مجازات عمومی که میگوید :

« در مورد جرمهای مذکور که ذیلاً معین است تعقیب جزائی شروع نمیشود مگر بتقاضای مدعی خصوصی و اگر مشارالیه شکایت خود را مسترد نمود تعقیب جزائی نیز موقوف خواهد شد » استنباط میشود که پس از شکایت مدعی یا شاکی خصوصی مدعی العموم و سایر مراجع قضائی مکلف بتعقیب امر میباشد و تا موقعیکه شاکی یا مدعی شخصاً انصراف خود را اعلام ننموده باید این تعقیب ادامه یابد و اگر چنین باشد وضع مواد ۶۶ و ۲۷۴ و ۳۲۱ زائد بنظر میرسد.

چه جوازی برای احضار شاکی در ماده ۶ اصول محاکمات جزائی و ماده ۲۵۷ قانون مجازات عمومی و تکلیف بصلح پیش بینی نشده و اقدام باین امر جز اطاله رسیدگی بامر جزائی ثمری ندارد یا لااقل پس از اجرای ماده ۶۶ قانون اصول محاکمات جزائی و اعلام عدم گذشت از طرف شاکی یا مدعی ترتیب اثر ندادن باظهار وی و موقوف نمودن تعقیب جرم در محکمه بواسطه عدم حضور مدعی خصوصی که اصرار در بلا اقدام گذاردن پرونده از طرف دستگاه عدالت محسوب و موجب تجری مجرمین و تضييع حق مجنی علیه میگردد، روانمیشود.

و اگر واقعاً عدم حضور مدعی خصوصی باید موجب توقیف دادرسی گردد چرا ماده ۳۲۱ در امور قابل گذشت این امر را بشاکی خصوصی که کمتر از مدعی خصوصی در تعقیب شکایت اصرار دارد تسری نداد.

بحث مختصری در ماده ۱۲ آئین دادرسی کیفری

و این تضاد را با چه اصل و مبنائی باید تطبیق نمود و چرا باید بادعای مدعی خصوصی با تمام دلائل و مدارکی که اقامه و ابراز نموده در دادگاه جزا توجه نشود و امر کیفری را هم بتبع موضوع حقوقی رسیدگی ننماید.

ضمناً آیا باید این مطلب را که عدم حضور مدعی خصوصی موجب موقوفی تعقیب جزائی و ابطال دادخواست مدنی است در اخطاریه مدعی قید نمود یا نه و اگر مدعی لایحه ارسال داشت و رسیدگی را تقاضا کرد دادگاه چه بکند وصول لایحه بمنزله حضور و عدم گذشت است یا با تمام صراحت آن بر تقاضای رسیدگی و صدور حکم ظاهر در گذشت وی میباشد و اگر مدعی بخواهد دادگاه بشکایت کیفری و دعوی حقوقی وی بتبع آن رسیدگی کند آیا باید در هر کجا باشد حتماً شخصاً یا وکیل او بدادگاه حاضر شود و عدم گذشت خود را تکرار نماید تا دادگاه با استماع اظهار شفاهی بتقاضای کتبی قبلی او ترتیب اثر دهد.

پیچیده ترین قسمت این ماده قسمت اخیر آنست که میگوید :

« در مورد تبصره ذیل ماده ۱۲ این قانون عدم ابلاغ اخطاریه بشاکی خصوصی که تا اولین جلسه عرضحال نداده موجب تجدید جلسه نخواهد شد . »

که با وضع آن ارزش تبصره ذیل ماده ۱۲ را با همه فوائد آن کم کرده و حتی را که مقنن قبلاً خود برای شاکی خصوصی تعیین نموده بود تفسیق نموده و بعبارت دیگر حق ثابته شاکی را که طرح دعوای خصوصی بتبع امر جزائی در محکمه جنحه و جنائی است و تشریفات کمتر و سرعت بیشتری دارد عملاً محدود نموده و با انصراف از رعایت حقوق فردی که خود قبلاً شناخته بود بسوی طرفداران فرضیه اصالت جامعه گرائیده نکاتی که با وضع قانون فوق باید مورد توجه قرار گیرد این است که آیا باز هم دفتر مکلف با ارسال اخطاریه برای ابلاغ وقت اولین جلسه دادرسی یا جلسه مقدماتی بشاکی خصوصی هست یا نه و اگر اخطاریه بشاکی خصوصی ابلاغ شود موجب تقویت حقی برای او میگردد یا خیر و بالاخره شاکی خصوصی چطور باید از صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست و طرح دعوی در محکمه مطلع شود تا بتواند قبل از اولین جلسه دادرسی و جلسه مقدماتی دادخواست ضرر و زیان و عنوان مدعی خصوصی را پیدا نماید.

و آیا عدم ابلاغ اخطاریه بشاکی خصوصی موجب تجدید جلسه اول خواهد بود و چنین جلسه ای که وقت دادرسی یکی از متداعین ابلاغ نشده جلسه اول محسوب است یا خیر؟

بنظر نگارنده وضع قسمت اخیر ماده ۱۲ از دفتر دادگاه رفع تکلیف نمیکند و باید بدستور تبصره ذیل ماده ۱۲ اقدام شود و برای اطلاع شاکی از اولین جلسه دادرسی اخطاریه صادر و ارسال نمایند.

گرچه بعضی عقیده دارند که پس از طرح شکایت در دادگستری شاکی همواره در تعقیب پرونده است و از جریان آن و اقدامات مراجع قضائی آگاه میگردد و چون خود کسب اطلاع میکند نیازی باخطار و ابلاغ وقت دادرسی بوی نیست ولی این مطلب فرضی است که

بحث مختصری در ماده ۱۴ آئین دادرسی کیفری

مستند قانونی ندارد چه واقعاً شاکی پس از تقدیم شکایت و تقدیم مدارک و تعرفه شواهد و دلائل پی کار خود میرود و جمع آوری ادله و تکمیل پرونده و تعقیب متهم را بمراجع قضائی که قانوناً مأمور تعقیب جرم میباشد واگذار میکند.

و اگر روزی این نظریه که شاکی باید همیشه در تعقیب شکایت خود باشد تا از وضع پرونده اطلاع حاصل نماید صورت عمل بخود بگیرد برای سازمان قضائی و شاکی ایجاد زحمت شده و عسرو حرج بوجود خواهد آمد که موجب اتلاف وقت شاکی و کارکنان دادگستری برای پاسخ دادن بمراجعات مکرر شکاة خواهد شد و آسانتر و بهتر است که پس از صدور قرار و کیفرخواست و حکم آنها در اقامتگاه بشاکی ابلاغ شود تا از مراجعه بدادگستری و تضييع وقت جلوگیری بعمل آید و شاکی هم بتواند بموقع از مزایائی که قانون برای وی پیش بینی نموده برخوردار گردد.

در این مورد که آیا عدم ابلاغ اخطاریه بشاکی خصوصی موجب تجدید دادرسی خواهد شد یا نه میتوان گفت که اولین جلسه دادرسی با اولین وقت تفاوت دارد چه ممکن است اوقات مقرر به علل مختلف از جمله نقص ابلاغ یا عدم اعاده احضاریه متهم تجدید گردد و قاعدتاً اولین جلسه جلسه ای است که تمام ارکان و شرایط رسیدگی موجود باشد از جمله وقت بشاکی یا مدعی خصوصی که ذینفع در قضیه و یکی از متداعین اند ابلاغ شده باشد. عبارت دیگر با تشکیل جلسه حائز شرایط میتوان گفت که شاکی خصوصی تا آن جلسه عرضحال داده یا خیر تا شرط مقرر در قانون «**که تا اولین جلسه عرضحال نداده**» محقق گردد و اگر منظور قانونگذار غیر از این بود چنین قیدی را در ماده مزبور قرار نمیداد و میتوانست با تصویب جمله: عدم ابلاغ اخطاریه بشاکی خصوصی موجب تجدید وقت نخواهد بود، اکتفا نماید و با این ترتیب منظور خود را روشن تر بیان کند و نیز چون کلمه تا اولین جلسه دادرسی غایت است و غایت نیز جز مغیا میباشد پس وجود و تشکیل اولین جلسه دادرسی بمعنای حقوقی و حقیقی آن ضرورت دارد و از آن پس عدم ابلاغ اخطاریه بشاکی خصوصی که عرضحال نداده موجب تجدید جلسه نخواهد بود زیرا چنانکه نوشته شد ظاهراً شاکی خصوصی از اول تا آخرین دقایقی که جلسه اول ادامه دارد میتواند دادخواست مطالبه ضرر بدادگاه تقدیم دارد و طبیعی است که باید از موقع چنین جلسه ای مطلع باشد تا بتواند چنین کاری را بکند.

گرچه عده ای گویند که استفاده شاکی خصوصی از دادگاه جزائی طریق استثنائی برای احقاق حق میباشد و باب تظلم برای وی مسدود نشده و با طرح دعوی مدنی در دادگاه حقوق میتواند حق خود را مطالبه نماید و جایز نیست که رسیدگی بدعوی عمومی برای حق احتمالی فردی که امکان تدارک آن با خاتمه امر جزائی در مراجع حقوقی میسر است بتأخیر افتد چه این امر موجب تعویق رسیدگی بدعوی جزائی و بلا تکلیفی متهم که ممکن است زندانی هم باشد میشود و در نتیجه متهم پیش از مدتی که استحقاق مجازات دارد در حبس بماند. ولی میتوان گفت استدلال فوق ضعیف است زیرا ابلاغ وقت بشاکی خصوصی با درج آدرس او و اشتیاق وی بحضور در دادگاه در پرونده آسانتر از ابلاغ وقت بمتهم که احتمالاً

بحث مختصری در ماده ۱۴ آیین دادرسی کیفری

فراری و از حضور در جلسه دادرسی ترسان است میباشد و بفرض زندانی بودن متهم چون تأمین باید متناسب با جرم و مجازات احتمالی و وضع متهم باشد تبدیل قرار و اخذ تأمین خفیفتر به تقاضای دادستان و رفع توقیف از متهم نیز ممکن است.

خلاصه آنکه دادگاه باید بدون حب و بغض حقوق شاکی و متهم را رعایت نمود و اقدامات خود را با انصاف و موازین قانونی منطبق سازد و بنظر اینجانب تجدید یا عدم تجدید جلسه بواسطه عدم ابلاغ وقت بشاکی خصوصی اداری نظری است که هر نوع عدالت اقتضاء نماید باید عمل شود و برصاحب نظران است که راه حل منصفانه و قانونی را ارائه فرمایند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی